

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و على آله
الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله
تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

در آستانه‌ی شهادت صدیقه‌ی کبری سلام‌الله علیها هستیم حسب نقل 75 روز. این
شهادت جانکاه و عظمی را خدمت حضرت بقیه‌الله الاعظم ارواحنا فداه و فاطمه‌ی
معصومه علیها السلام و همه‌ی شیعیان و موالیان آن بزرگواران و شما گرامیان تسلیت
عرض می‌کنیم. و امیدواریم که دست ما از دامان پر مهر و محبت آن بزرگوار در دنیا و
آخرت محروم نماند ان شاءالله. و این مخفی بودن قبر مبارک آن بزرگوار باعث تنبّه
افکاری که از آن مسیری که خدای متعال قرار داده منحرف شده‌اند بگردد که واقعاً
روشن است که حداقل یکی از اسرار این وصیت و عمل مولا امیرالمؤمنین سلام‌الله
علیهما در اختفاء قبر آن بزرگوار این است که یک حجت باقیه‌ای باشد بر امت. چون واضح
است که صدیقه‌ی طاهره با آن مکانی که در امت داشتند آن نحوه‌ی سلوک پیامبر عظیم
الشأن صلی الله علیه و آله و سلم با ایشان و آیه‌ی تطهیر و آن مسائل مباحله و مطالبی
که مکرر در مکرر آن بزرگوار فرمودند، مشی‌ای که آن بزرگوار نسبت به صدیقه‌ی طاهره
داشتند، آن مکان عظیمی که ایشان در جامعه‌ی اسلامی داشت، خب علی القاعده، آن
هم در آن سنّ جوانی، باید قبر شریف ایشان واضح باشد، آشکار باشد، برای مردم آن
زمان و همچنین برای قهرماً نسل به نسل همیشه روشن باشد. همین‌طور که قبر رسول
خدا این‌جاست مثلاً قبر صدقه‌ی طاهره آن جاست ولی مخفی شده، این اختفاء دلیل بر
این هست که یک امر غیر مرضی آن بزرگوار در آن زمان، بعد از رحلت رسول خدا پدیدار
شده که ایشان این وصیت را فرمودند و مولا امیرالمؤمنین این کار را انجام دادند و
کسانی که اهل اندیشه و تفکر، نه حالا اندیشه‌ی خیلی عمیق بخواد امر واضحی است که
به ادنی تفکر و اندیشه حق از باطل روشن خواهد شد. امیدواریم که ان شاءالله همین
حقیقت کم کم که دنیا رو به علم می‌رود رو به معرفت می‌رود رو به دقت می‌رود مردم
بیش‌تر از آن ساده‌اندیشی‌های سابق بیرون می‌آیند، امیدواریم که همین زمینه بشود برای
این‌که این ان شاءالله این مسائل روشن‌تر بشود.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّديقَةِ فَاطِمَةَ الرَّكِيَّةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَنَبِيِّكَ وَأُمَّ أَجْبَانِكَ وَأَصْفِيَّائِكَ الَّتِي
اتَّجَبْتَهَا وَفَضَّلْتَهَا وَاخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ طَلَمَهَا وَاسْتَحَفَّ
يَحَقُّهَا وَكُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ يَدِمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَكَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَيْمَةِ الْهُدَى وَحَلِيلَةَ صَاحِبِ اللُّوَاءِ
وَالْكَرِيمَةِ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَعَلَى أُمِّهَا صَلَوةً تُكْرِمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّي
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتُفَرِّ بِهَا أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِهَا وَأَبْلِغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ النَّجِيَّةِ وَالسَّلَامِ.

بحث در وجه ثانی بود که بطلان هر دو بیع باشد در جایی که دفعهً واحدهً مکره هر دو بیع را که مکره گفته بود یکی از این دو تا را بفروش، انجام داد. حاصل دلیل این بود که در این جا بخواهیم بگوییم هر دوی این بیع‌ها صحیح است که راه ندارد، چون یکی از آن‌ها قطعاً مکره علیه بوده. بخواهیم بگوییم که یکی از این دو تا معیناً صحیح است، ترجیح بلامرجح است. یکی از این دو تا قطعاً معیناً صحیح است و دیگری معیناً باطل است این ترجیح بلامرجح است. بخواهیم بگوییم یکی از این دو تا لا علی التبعین، این هم که چنین چیزی در عالم وجود ندارد. لا ماهیه له، لا هویه له، لا تقرر له که احدهمای غیر معین، یعنی یک بیع غیر معین.

پس بنابراین چون صحت نسبت به هر دو علی السواء هست نمی‌توانیم قائل به صحت بشویم. هر دو را که نمی‌توانیم بگوییم. احدهما دون دیگری هم ترجیح بلامرجح است پس نتیجتاً این می‌شود که در مقام عمل نه می‌توانیم بگوییم این صحیح است و نه می‌توانیم بگوییم این صحیح است. و مراد ما از فساد هر دو هم همین است. یعنی نمی‌توانیم بگوییم این صحیح است یعنی آثار را بر این بار بکنیم، نه می‌توانیم بگوییم این صحیح است و آثار را بر این بار بکنیم. این حاصل آن استدلال، حالا یک ریزه‌کاری‌هایی هم داشت در کلام محقق اصفهانی که ذکر شده قبلاً.

بر این استدلال مناقشاتی شده. یکی از مناقشات، مناقشه‌ی مرحوم امام قدس سره هست که حاصل بیان ایشان این است که در مواردی که حالا، برای این که همه‌ی کلام ایشان را عرض کرده باشم، حالا بخشی از آن حالا مستقیماً به اشکال این جا مربوط نمی‌شود، اما مطلبی است که ایشان فرمودند. فرمودند که در جایی که هر دو را می‌آید دفعهً واحدهً مکره می‌فروشد دو حالت دارد. تارّه می‌بیند وقتی یکی را فروخت نسبت به فروش دیگری مضطر است. ولو آن گفته که یکی را بفروش، اما اگر آن یکی را فروخت، آن دیگری را ناچار است بفروشد. مثل این که دو لنگه‌ی یک درب را می‌گوید یک لنگه‌ی آن را من بفروش. این را تنها بفروشد، آن یکی را نفروشد همین‌جور یک چیز اضافی هست و ناچار است دیگر، آن هم باید بفروشد. یا مثلاً مادری است می‌گوید خب فرزندی که او شیر دارد به او می‌دهد، می‌گوید اگر آن را مثلاً نفروشم آن را فقط بفروشم، آن را نفروشم آن از بین می‌رود مثلاً، فرض کنید که حیوانی است که تازه، ناچار می‌شود که آن بچه‌اش را هم بفروشد. و هکذا این جور موارد.

این جا که هر دو باطل می‌شود. یکی بخاطر اکراه است یکی به خاطر اضطرار است. این جا که مسئله‌ای نیست. اما اگر اضطرار ندارد. این جوری نیست گفته این ماشین بفروش یا آن ماشین را. خب می‌آید هر دو ماشین را با هم می‌فروشد. خب فرض کنید که اضطراری نیست این جا. مشکلی ندارد.

در این جا خب حتماً باید گفت که یکی از این‌ها باطل است بخاطر اکراه. ولی یکی دیگر آن را که نباید گفت باطل است. وجهی ندارد که بگوییم هر دو باطل است. یکی از این‌ها صحیح است و یکی باطل است. و این حرف که بگوییم هر دو باطل است این لا وجه لها، قطعاً یکی از این‌ها صحیح است و یکی باطل است. توضیحات زیادی هم در آن جلسه‌ی قبل دادیم که وجهی ندارد که بگوییم هر دو باطل است. خب یکی حتماً درست است.

و این اشکال از این جا مربوط می‌شود به جواب آن استدلال. «و قد یُستشکل فی صحّة احدهما بأنّ لازمه مملوکیة شیء المردد واقعاً و هو غیر معقول» اگر شما بگویید یکی از این‌ها صحیح است خب این مالک کدام است؟ این آقای مشتری که الان به او فروخت،

مالک کدام است؟ نه می‌شود بگوییم مالک این است معیناً، نه می‌شود بگوییم مالک این است معیناً. وجهی ندارد که مالک باشد دون هذا، مالک آن باشد دون هذا. معینی ندارد، حتی معین ثبوتی ندارد نه ثبوتاً معینی دارد ما خبر نداریم. فی علم‌الله هم معینی ندارد. کدام را بگوییم مال آن است؟ کدام را بگوییم مال آن نیست و باقی مانده در ملک مالکش؟ ثبوتاً تعین ندارد. و معنا ندارد مملوکی یک شیء‌ای که در ثبوت تعین ندارد. و این آقا مالک یک چیزی است که تعین ندارد.

فلذا به همین دلیل شیخ یا آقای اصفهانی فرمودند که هر دو را بگوییم باطل است چون تعینی ندارد. این را بگوییم وجهی ندارد، این را بگوییم وجهی ندارد. پس هیچ‌کدام را نمی‌توانیم بگوییم صحیح است.

امام می‌فرمایند که «فلا بد من الحكم بالبطلان» و این نظیر این است که بگوییم «أن مالکة شخص مردّد واقعاً غیر معقول» می‌گوید مثلاً این فرش مال یکی از این دو تا هست. یا زید یا عمرو، به نحو مردّد، این مالک است نمی‌توانیم بگوییم حتماً این مالک است. نه این‌که ما نمی‌توانیم بگوییم، در ثبوت. این مالک خواهیم بگوییم نه این نمی‌گوییم، آن مالک است این را هم نمی‌گوییم، در ثبوت، یکی از این دو تا مردداً مالک این فرش است همان‌طور که مالک‌ها نمی‌شود مردّد واقعی باشد، مملوک‌ها هم نمی‌شود مردّد واقعی باشد. پس بنابراین این‌جا باید گفت که باطل است.

ایشان می‌فرمایند «و یُمكن دفعه بوجهین أشرنا اليهما سابقاً» صفحه‌ی 54 آدرس دادند، آن‌جا شبیه همین مسئله مطرح است در امر آخری.

دو تا جواب حالا ایشان این‌جا بیان می‌فرمایند. یک جواب این است که در این‌جاها که می‌آید می‌گوید هر دو فرش را فروختم، این در لوح برمی‌گردد به این‌که احدهما را فروخته و احدهما عنوان مردّد نیست که، یک عنوان معینی است احدهما. و این از نظر عرفی و عقلانی هم امر مقبولی هست. مثلاً اگر که کسی بگوید وهبّک احد هذین، او هم قبول بکند، بگوید یکی از این دو تا را به تو هبه کردم. یا بگوید وهبّته احدکما، دو نفر ایستادند، این هم حالا می‌خواهد برود مسافرت و می‌خواهد هجرت بکند حالا یک کتاب‌هایی دارد یک چیزهای دارد، دو نفر هم این‌جا ایستادند. می‌گوید من این‌ها را هدیه کردم به یکی از شما دو تا. عقلاً این کار پذیرفته است. نمی‌گویند این هبه غلط است. پس بالضرورة حالا در نظر شریف ایشان این‌جوری هست که این‌جا صحّ عند العقلاء. خب حالا این‌جا چه جوری می‌شود؟ همین‌جا هم خب اشکال وارد می‌شود دیگر. اگر آن اشکال عقلی را بخواهی بگویی این‌جا هم هست و حال این‌که عقلاً اشکالی ندارد.

ایشان می‌گویند که این برمی‌گردد به این‌که می‌خواهد بگوید عنوان یکی از شما دو تا، نه واقعی که مردّد است. عنوان احدهما را می‌خواهد بگوید و این مشکلی در آن نیست. خب آن وقت قهراً گفت یکی از این دو تا را به تو بخشیدم، درست است. به یکی از شما دو تا این متاع را بخشیدم، این هم عرفاً اشکالی ندارد منتها برای تعین آن امر آن احدهما، قرعه می‌زنند یا مصالحه می‌کنند یک کاری.

س: ...

ج: ایشان فرموده بالقرعه و نحوه. به یکی از این اشکال می‌شود چی کرد.

بعد می‌گویند، فرمایش آقای اصفهانی را نقل می‌کنند که بابا قرعه که در این‌جا نمی‌شود

گفت. چون قرعه برای جایی است که یک واقع معین دارد، حالا ما آن واقع معین را نمی‌شناسیم. القرعه لکل امرٍ مشکل. یعنی شکل‌های آن‌ها مثل هم هست مشتبه هستند. این است آن است ولی یک واقع معینی دارد. برای مشخص کردن آن واقع معین می‌آیند قرعه می‌زنند. معین است واقعاً و مشتبه است عند مقام اثبات و برای این افراد، این‌جا قرعه می‌زنند. مثلاً یک متاعی است که شخصی در خانه‌اش دیده نمی‌داند مال خودش است یا مال دیگری است. خب این‌جا خب در واقع یا مال این است یا مال آن است، در واقع امر، این‌جا قرعه می‌زنند. به هر کسی که اسمش در آمد می‌دهند به همان مثلاً. ولی این‌جا که واقعاً معین ندارد که. پس قرعه نمی‌شود زد. جواب می‌دهند که نه این‌جوری نیست، ادله‌ی قرعه را کسی نگاه بکند هم آن مواردی را که واقع معین را دارد شامل می‌شود و هم آن مواردی را که این‌چنین نیست شامل می‌شود. می‌توانست که یک واقع معینی داشته باشد. حالا مثلاً، حالا من بعداً آن شاءالله باید این را بیشتر به آن بکنیم. مثلاً در قضیه‌ی حضرت یونس علی نبینا و آله و علیه السلام، آن‌جا که واقع معین نداشت که، توی کشتی چه کسی را بیاندازند توی دریا برای این‌که سبک بشود کشتی، یک واقع معین نداشت که. خب یکی از این‌ها، هر کسی می‌خواهد باشد. آن‌جا چکار کردند؟ قرآن چه نقل می‌کند؟ که این‌ها قرعه زدند، سه بار قرعه زدند هر بار به نام ایشان درآمد و ایشان. که این‌جا ...

س: این‌که دالّ بر صحت کار آن‌ها نیست. ...

ج: نه حالا آن جایش برسد، استدلال به آن آیات و این‌ها، در باب قرعه چه‌جوری کردند.

پس بنابراین قرعه در جایی که واقع معین هم نداشته باشد معین هم نباشد همین‌جور است. یا در قضیه‌ی حضرت مریم که چه کسی تکفل کند ایشان را، آن هم واقع معین که نداشت. خب آن‌جا هم قرعه زدند که هر بار به نام حضرت زکریا علی نبینا و آله و علیه السلام افتاد و حالا روایت هم که به آن استدلال کردند گفتند اعم است. خیلی‌ها گفتند اعم است اختصاص ندارد به آن‌جایی که واقع معین داشته باشد. پس بنابراین این‌جوری می‌گوییم. این یک راه.

س: حاج آقا آن‌جا با سبقت بهتر نیست گفته بشود؟ قاعده توی این‌جور موارد با سبقت است. چون یک عنوانی هست که آن عنوان روی هر ... یعنی در واقع احدهما روی یک عنوان غیر مبهم است معین است هر کسی خودش را زودتر مصداق ... دیگر جا برای دیگری باقی نمی‌ماند. دیگر نیازی به قرعه ندارد. مثل یک مکانی می‌ماند که این مکان وقف شده برای عبادت، هر کسی زودتر برود آن‌جا، آن می‌تواند از آن‌جا استفاده بکند. پس سبقت ... احدهما یک عنوان معینی هست هر کسی برود ... وقتی به آن تعلّق گرفت دیگر، موضوعی باید برود ... نیاز به قرعه ندارد که حالا ما بحث بکنیم که آن واقع معین داشته باشد یا نداشته باشد.

ج: خب بالاخره که قرعه که خیلی از بزرگان این‌جا فرمودند. حالا راه‌های دیگر هم ممکن است که گفته بشود ایشان عطف کردند و نحوها، آقای اصفهانی فقط احتمال قرعه را دادند و قرعه را نفی کردند.

این یک راه است که ایشان بیان می‌فرمایند. ثانیه‌ها آن یقال، راه دوم این است که در این موارد این‌جوری بگوییم، بگوییم آن انشائی که او دارد می‌کند، می‌گوید فروختم این دو متاع را، این در حقیقت بخشی از علت نقل و انتقال است نه کلّ آن. تتمیم آن به آن امری

است که بعداً ما ضمیمه می‌کنیم قرعه یا چیز دیگری که حالا گفته می‌شود.

این که وقتی می‌گوید بعثک مثلاً خطاب می‌کند به مشتری و می‌گوید بعثک هذین الکتابین، این بعثک هذین الکتابین اقتضای این را دارد که این‌جا نقل و انتقالی محقق بشود. اما این موضوع تام نیست برای نقل و انتقال. یک ضمیمه می‌خواهد تا تکمیل بشود. آن ضمیمه عبارت است از آن قرعه، یا امر آخر. قرعه به نام هر کسی درآمد، آن اقتضاء به ضمیمه او کار می‌کند و به معنی که حالا قرعه به نام او درآمده منتقل می‌شود. می‌فرمایند «و هذا أوجه من الوجه الاول لأنه لا يخلو من اشكال» پس ثانیها این شد، «أن يقال أن لإنشاء المذكور سببیه الناقصة عملاً» این سببیت هم که ایشان الان این‌جا فرموده من تعبیر نکردم به سببیت، گفتم موضوع، برای این که خودشان توضیح دادند یک جاهایی که این سببیت‌هایی که ما این‌جاها می‌گوییم معنای آن این نیست که علت فاعلی را قائل هستیم. یعنی موضوع در نزد عقلاء یا شرع برای این. «سببیه الناقصة عقلاً و تتم بالقرعة كما أن بيع الفضولي سبب ناقص يتم بالاجازة فصحة اقتضائه فإذا ضم إليه المتمم صار صحيحاً» بعد می‌فرمایند که «و بهذا الوجه» که وجه دوم باشد که گفتیم أوجه از وجه اول است چون آن یک اشکالی دارد که حالا بعداً عرض می‌کنیم اشکال آن را، «یُمكن رفع الاشكال العقلي عن بعض موارد وردة الروایات فيه» ما در فقه یک موارد عدیدهای داریم که همین اشکال عقلی آن‌جا هم وارد است. ولی روایات آمده و فرموده حکم این‌چنینی است مثلاً «لو اسلم کتابی عن أكثر من اربع» یک کتابی، مسیحی هست مثلاً پنج تا زن عقدی دائمی دارد، شش تا زن عقدی دائمی دارد، آمد مسلمان شد، خب در اسلام که چهار تا بیش‌تر نمی‌شود عقد دائمی داشته باشد. «أو عقد مسلم على خمس» با یک انشاء عقد علی خمس، «أو علی أختین» با انشاء واحد علی أختین تزویج کرد. «ففى الموارد المذكورة ورد أنه یُمسك اربعاً أو یُمسك إحداهن» همه‌ی این‌جاها توی روایات ما داریم که آن کتابی از آن مازاد بر چهارتا، چهارتا را انتخاب می‌کند. أختین، یکی را انتخاب می‌کند. آن‌جایی که به پنج‌تا مثلاً به عقد واحد عقد کرده خیلی هم شانس داشته، که حالا چه جور پنج‌تا مثلاً حاضر شدند ... حالا چهار تا را انتخاب می‌کند. و حال این که این اشکال عقلی این‌جا هم وارد می‌شود و آن این است که زوجه‌ی مبهمه که معنا ندارد بگوییم که این این‌جا صحیح است. چهارتای مبهم صحیح است، تعین واقعی ندارد. راه آن همین است که بگوییم آن عقد مقتضی صحت است اما تمام المقتضی نیست. به ضم اختیار، علیت تمام می‌شود. با ضم اختیار، علیت تمام می‌شود.

فلذا می‌فرمایند که اشکال عقلی وارد می‌شود همان که توضیح دادیم. «و الجواب أن العقد وقع علیهن و فى تأثیره فى الجميع مانع و الاختیار رافع لمانع شرعاً» در مقام هم که بحث ما باشد «القرعة متممة و فى جمع الاختین أو جمع خمس الاختیار متمم، فلا یحتاج الى العقد و لا الطلاق و فى الضمى إذا اسلم خرج الجميع بواسطة المانع عن حیالته و برفع المانع دخل ما لا مانع فيه» آن‌جا هم تا مسلم شد همه‌ی این‌ها از حیالته او خارج می‌شوند بالفعلیه، ولی آن عقدی که خوانده قبلاً، آن که از بین نرفته، آن همین‌طور سر جای خودش هست.

س: مانع دارد.

ج: مانع دارد. خب یک اختیاری که می‌کند با این اختیارش درست می‌شود.

س: حاج آقا این‌جا ...

ج: حالا بگذارید بقیه‌ی کلام ایشان هم تمام بشود این فروعاتی که بد نیست ...

«کما اِنَّه لو اُکرهه علی اُحدهما فأتی بهما ثم اُجاز لا ینبغی الاشکال فی صحتهما» آمد هر دو را فروخت، اگراهاً. بعد دید که معامله چیه؟ دید اگراهی است گفت خب هر دو را اجازه کردم. این‌جا هم می‌گوییم چی؟ می‌گوییم با این اجازه‌ای که بعد می‌کند بیع هر دو آن‌ها درست می‌شود. چون آن انشاء که کالغو نبوده که، یا لغو نبوده که، یک اثر اقتضایی داشته. مانعی جلوی آن بوده که آن اثر اقتضایی بتواند مقتضای تامّ را به وجود بیاورد حالا که اجازه می‌دهد آن مانع برطرف می‌شود و فلان.

خب حالا می‌فرمایند که «و لو عقد علی خمس فماتت واحدة» این‌جا «فالظاهر صحّته فی الاربع» همان چهارتایی که باقی ماندند دیگر صحیح است. اختیار هم نمی‌خواهد. چرا؟ «فالظاهر صحّته فی الاربع من غیر احتیاج الی الاختیار لأنّ الاختیار للترجیح و رفع المانع و مع ارتفاع المانع عقلاً لا یتحتاج الیه» البته این‌جا می‌فرمایند «و طریق الاحتیاط واضح» اگر کسی گرفتار شد حالا احتیاط کند به این‌که دوباره عقد این‌ها را بخواند. این هم فرمایش ایشان در این قسمت.

خب اما این‌که... پس دو وجه ایشان ذکر کردند یک وجه اول این بود که ما بگوییم قلب می‌شود و در واقع عنوان اُحدهما مبیع واقع می‌شود و آن که مبهم نیست و عرفاً و عقلاً هم که بر عنوان اُحدهما بیع صحیح است هبه صحیح است و امثال ذلک، منتها برای تعین آن به قرعه یا به غیر قرعه باید تمسک بکنند.

بیان دوم هم این بود که این انشاءات، انشاءات اقتضایی است و برای تکمیل آن و تتمیم آن که رفع مانع باید بشود با اختیار و امثال ذلک رفع مانع می‌شود، آن وقت دیگر در آن زمانی که رفع مانع می‌شود دیگر به مردد واقعی نیست، معین است دیگر.

س: قرینه‌ی شما اگراه بود؟

ج: قرینه‌ی چی؟

س: این‌که منقلب می‌شود به اُحدهما؟

ج: بله

س: چون اگراه است دیگر منظورش این بود که یکی از آن‌ها بوده، یکی که مکره است

ج: بله.

این‌که همان اولی را فرمودند لا یخلو عن اشکال، در واقع به همین برمی‌گردد. که خب یعنی چی؟ این‌که اُحدهما را اصلاً منشأ قرار نداده گفته بعثک هذین، نگفته اُحدهما که. آن گفته بود یکی از این فرش‌ها را بفروش، حالا دارد می‌گوید بعثک هذین. این را برگردانیم به اُحدهما یعنی چی؟ بله شما می‌گویید یکی از این دو تا باید درست باشد حالا که یکی از این دو تا درست است پس این مبیع را اُحدهما قرار داده؟

س: یکی را که مجبور هستم چاره‌ای ندارم. وقتی می‌گویم هذین چون یکی را مجبور هستم خارج از اختیار کنم پس وقتی می‌گویم هذین یعنی یکی را دارم خودم اضافه می‌کنم می‌شود اُحدهما.

ج: نه آخر فرض این است که

س: ... ظاهراً بیانش این باشد.

ج: فرض این است که این آمد هر دو را دفعهً واحدهً فروخت، فرض مسئله‌ی ما این بود.

س: درست است دفعهً واحده، ولی چون یکی مکره ...

ج: باشد ولی این جوری داریم می‌گوییم دیگر، نه این‌که بخاطر یک محاسباتی دارد علی رغم این که می‌گوید هذین بگوید یکی از این دو تا، یکی از این دو تا را من واقعاً فروختم. یکی را که مکره هستم، یکی از این دو تا را من فروختم. این خلاف فرض مسئله‌ی ما هست. فرض مسئله‌ی ما این است که در این‌جا خود ایشان طرح کردند و دیگران هم طرح کردند این است که هر دو را دارد بالجد دارد هر دو را می‌فروشد. یعنی چون همه‌ی شرایط غیر از اکراه وجود دارد دیگر، دارد می‌فروشد، هر دو را دارد می‌فروشد، می‌خواهیم بگوییم این‌جا چه جوری می‌شود. بنابراین این برگرداندن به آن، این همان‌طور که خود ایشان فرمودند خالی از اشکال نیست، اشکال دارد فلذا در فقه العقود هم این جور فرمودند، «لعلَّ نظره فی الاشکال أنَّه بعد أن لم یکن البایع قد قصد تملیک عنوان احدهما لک یکن فرضُ عروض الملكية علی هذا العنوان عرفیاً و هذا بخلاف ما لو قال ابتداءً بعُتک احدهما» آن مثال‌هایی که ایشان می‌زنند آن‌جا درست است بعُتک احدهما مثلاً. که خودش عنوان احدهما را گفته، اما این‌جا که خودش عنوان احدهما را نگفته، خودش گفته هذین، هر دو. ما هر دو را برگردانیم به این که دارد می‌فروشد یکی از این دو تا را. این خلاف ظاهر است.

س: وجه آن پس چی؟

ج: وجه چی؟

س: آخر ایشان می‌گوید لایخلو عن اشکال، باید یک وجه درست و حسابی داشته باشد.

ج: اشکال آن همین است.

س: نه اشکال آن را فرمودید وجه آن را نفرمودید.

ج: وجه چی؟

س: ببینید این‌که وقتی می‌فرمایید که رجوع می‌کند به این، شما باید دو تا چیز را بیان بفرمایید.

ج: بلا وجه است.

س: نه بلا وجه را که نمی‌گویند لا یخلو من اشکال آخر. این تعبیر ما جایی است که ...

ج: نه این وجه مغالطه‌آمیز است دیگر، چون

س: ... هذا واضح البطلان.

ج: نه وجه مغالطه‌آمیز است برای این‌که همان‌جوری که شما بیان می‌کردید هست دیگر،

بگوید که خب یکی از آن‌ها پیش او صحیح است یکی از آن‌ها باطل است پس بنابراین وقتی می‌گوید هر دو را فروختم یعنی یکی از این دو تا را که صحیح است را فروختم. و حال این‌که خب آن‌جور نیست.

س: حاج آقا وجه بیان این شاید این باشد که آقای اصفهانی برد ... اصلاً مملوکیت احدهما غیر متصور، ایشان خواست این اشکال حد وسط را که مملوکیت احدهما غیر متصور هست را جواب بدهد که گفت نخیر عقلاً بتصور. یعنی وجه ...

ج: نه احدهمای مردد را ایشان فرمود.

س: ...

ج: نه دقت کنید.

س: سید می‌گوید که چه وجهی دارد در مانحن فیه؟

ج: نه.

س: آقای اصفهانی که گفت فقد یستشکل چه بود استشکال ... این بود که احدهمای غیر معین مملوکیت آن غیر متصور و غیر معقول است چون مردد است امر مردد که واقعی ندارد ماهیتی ندارد. ایشان آمد این را جواب داد، ... ماهیت دارد در بین عقلاء همین.

ج: ایشان تصرّف در مراد بایع نکرد.

س: کی؟

ج: آقای اصفهانی.

س: ما نیامدیم ...

ج: و امام دارد تصرّف می‌کند.

س: ...

ج: آقا اجازه بدهید، آقای اصفهانی می‌گفت نه آن گفته هر دو را دارم می‌فروشم، ما بخواهیم بگوییم در این طرفی که او هر دو را فروخته، بخواهیم بگوییم هر دو صحیح است نمی‌شود.

س: چرا نمی‌شود؟

ج: بخواهیم بگوییم هر دو صحیح است نمی‌شود چون یکی مکره علیه است. بخواهیم بگوییم یکی از این دو تا معیناً صحیح است یکی دیگر معیناً باطل است این هم غلط است چون نسبت این صحت و اکراه به هر دوی این‌ها علی السواء هست. بخواهیم بگوییم روی این است دون این؛ ترجیح بلا مرجح است بخواهیم بگوییم اکراه مال این است دون آن؛ ترجیح بلا مرجح است. بخواهیم بگوییم یکی از این‌ها غیر معین صحیح است این هم لا ماهیه له، لا هویت له، غلط است. پس بنابراین نه را می‌توانیم بگوییم صحیح است و نه آن را می‌توانیم بگوییم صحیح است این حرف ایشان. امام می‌خواهد این‌جا را برگرداند به

این که ما احدهمای غیر معین نمی‌گوییم مبیع است که شما بگویید غلط است، ما عنوان احدهما را می‌گوییم که مبهم نیست. خب اشکال چیست؟ اشکال این است که عنوان احدهما درست است که مبهم نیست، اما آیا مراد متکلم اگر از او بپرسند، می‌گوید یکی را فروختی یا هر دو را؟ می‌گوید هر دو را فروختم و بحث این جاست مسئله اصلاً همین جاست که اگر او واقعاً هر دو را فروخته دفعهً واحده، و قصد جدی او فروش هر دو بوده نه احدهما، این مسئلهً آخری. یک مسئله داشتیم که احدهما را فروخته، یک مسئله‌ی دیگر این است که نه احدهما را نفروخته، هر دو را فروخته، حکم این‌جا چه می‌شود؟ پس این را برگردانیم به آن خلف است.

س: این که وجه اشکال شد.

ج: نه اشکال به راه اولی که ارائه فرمودند این است که خودشان هم می‌گویند اشکال دارد.

س: ... وجه توجیه چه باشد؟ وجه اشکال این است وجه توجیه چیست؟ عرض می‌کنیم می‌گوییم وجه توجیه این است که ایشان آمد حد وسط را ... یکی از بیانات ایشان این بود که نمی‌تواند مملوک باشد ایشان نه فرمود که این‌طور فکر نکنید که هر جایی که احدهما هست چون ... هست لا ماهیه، نه. خود عنوان می‌تواند معنای معین داشته باشد.

ج: آن که دارد ولی چه فایده‌ای دارد این‌جا؟

س: فایده دارد برای همین است که می‌گوید لا یخلو عن اشکال.

ج: خب بله دیگر، اشکال آن چیست دیگر؟

س: آقا شما وجه را می‌خواهید بگویید یا نمی‌خواهید بگویید؟ الان جواب زید را بدهید می‌خواهید وجه را بگویید یا نه؟ چرا ایشان می‌گوید دو تا وجه در این‌جا هست؟ وجه چی هست غیر از این که ما عرض می‌کنیم؟ وجه همین است دیگر. که ایشان می‌گوید آقا این مملوکیت احدهما وقتی است که شما عنوان مشیری بدانید نه خود عنوان ... و موضوع حکم ببینید که خودش موضوع معین. ایشان خواسته این جواب را بدهد، اما گفت لا یخلو عن اشکال، که این‌جا اصلاً احدهمایی نیست. این‌جا بعنکما هست.

ج: خب بله. مگر ما اشکال دیگری کردیم؟ پس نزاع لفظی است دیگر.

س: نه شما می‌فرمایید وجهی ندارد الان. عرض می‌کنم وجه ... دارد منتها کامل نیست.

ج: حالا این مهم نیست.

مهم پس همان وجه ثانی می‌شود که ایشان فرموده است. حالا یک کلمه ما در وجه ثانی بگوییم تا توضیح و تفصیل آن باشد برای جلسه‌ی بعد.

در وجه ثانی این هست که خب این تصویر ثبوتی است به درد اثبات نمی‌خورد، مگر توی ادله‌ی قرعه افتاده که من متمم هستم؟ اگر من را ضمیمه کنید به یک چیزی کار درست می‌شود؟ بله تصویر ثبوتی می‌شود کرد. برای حل اشکال، ولی اشکال این است که ما در مقام اثبات الان چه کار بکنیم؟ چه دلیلی آمده گفته قرعه متمم کار است؟ بنابراین اشکال اصلی این است که این راه دوم هم این است. آن جایی که روایات داریم خب می‌دانیم در

شرع یک کاری کرده در واقع، آن هم تحلیل ثبوتی آن را نمی‌دانیم. خب بالاخره فرموده. ممکن است اصلاً حکم باشد آن‌جا، بگوید در این صورت من حکم می‌کنم. انشاء نمی‌خواهد. اگر شارع همین‌جور بیاید بفرماید که... مثل آن روایتی که به پیامبر اکرم بیاید بگوید وهیئک نفسی، می‌گوید کفایت می‌کند. از احکام اختصاصی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باشد. این‌جا هم شارع می‌گوید که در این صورت‌ها من می‌گویم این زن آن هست و انشاء نمی‌خواهد. من شارع دارم می‌گویم که این زن او هست. من در این‌جا می‌گویم این چهارتایی که اختیار می‌کنی زن تو هستند. لازم نیست که بگویم آن‌جا آن انشاء باز اثر کرده با این اختیارش ضمیمه می‌شود و چه درست می‌کند، حکم تعبّدی است، مال شارع است.

س: خلاف ظاهر نیست معاملات این‌طوری؟

ج: نه. چون یک موارد ویژه هست این‌ها.

س: ولی ظاهرش این است که با همان ...

ج: نه در جایی که کسی عقد کرد این‌ها موضوع آن هست. در جایی که عقدی کرده حالا می‌آید مسلمان می‌شود پنج‌تا مثلاً دارد بیش‌از چهار تا، حالا شارع در این‌جا چه می‌گوید؟ حالا در این‌جا اقتضای این هم هست که شارع در این‌جا بفرماید که خیلی خب حالا دیگر با این‌ها بوده و بچه دارد از این‌ها و دوباره بگوید این‌ها جدا شدند شارع می‌فرماید که چهارتا را من می‌گویم که درست است. هر کدام را می‌خواهی انتخاب بکن، حکم به این است که درست است. اثر آن قبلی هم برای این است که آن‌ها در شریعت آن‌ها هم مثلاً این اشکالی ندارد. پس سفاح نبوده در شریعت آن‌ها، سفاح نبوده حالا که سفاح نبوده شارع می‌فرماید....

س: مسلمان که دو تا خواهر را با هم می‌گیرد.

ج: آن‌جا هم بله. حالا آن‌جا هم شارع می‌آید چه می‌فرماید؟ آن‌جا هم شارع می‌فرماید که هر کدام را...

س: ...

ج: اشکالی ندارد یعنی ببینید به اندازه‌ای نیست که ما بتوانیم از این استفاده بکنیم جاهای دیگر را این‌جوری حل بکنیم. چون ادله‌ی قرعه کجا آمده؟ تازه این‌جا انتخاب است قرعه هم نیست. ادله‌ی قرعه کدام لسانش این است که من متمم این امور هستم؟ که ما بگویم با این متمم می‌کنیم می‌گویم آن و این ضمیمه می‌شود کار درست می‌شود.

پس این دو راهی که ایشان فرموده‌اند اولی آن‌ها خلف فرض مسئله‌ی ما می‌شود و اشکالی که ... دومی هم فقط تصویر ثبوتی هست به درد مقام اثبات ما نمی‌خورد که از این راه بخواهیم درست بکنیم.

و الی هنا، آن اشکالی که می‌گوید هر دو باطل است الی هنا حالا جوابی هنوز نداریم تا بعد ان شاء الله تتمه برای فردا.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

